اشاره به تأویل اعظم سبعة احرف در حدیث حماد

در کلام خود حضرت هم نکته‌ای هست. خیلی قابل دقت است. من دو عبارت می‌گویم، ببینید فرق این دو عبارت چه می‌شود. حضرت فرمودند «ان القرآن نزل علی سبعة احرف و ادنی ما للامام ان یفتی علی سبعة وجوه». همین جمله را عوض کنیم و بگوییم «ان ادنی ما نزل علیه القرآن سبعة احرف و ادنی ما للامام ان یفتی علی سبعة وجوه». این عبارت دوم با کلمه «ادنی»ای که حضرت فرمودند از حیث عدد موافق است. چون در ذیل عبارت، حضرت هفت را کف کار قرار دادند. کف عدد را هفت گذاشتند؛ ادنی ما للامام ان یفتی علی سبعة احرف. ولی برای قرآن هفت را کف قرار ندادند. و حال اینکه روی سیاق عبارت دومی که حضرت فرمودند مناسب بود که اینطور گفته شود «ان ادنی ما نزل علیه القرآن سبعة احرف و ادنی ما الامام ان یفتی علی سبعة وجوه». «ادنی» قرآن هفت تا و «ادنی» امام هم همین است. چرا در آن جا «ادنی» نشد و عدد هفت کف قرار نگرفت اما در اینجا «ادنی» شد؟

به گمانم همین نکته که امام در صدر عبارتشان هفت را کف قرار ندادند و به‌عنوان غایت قرار دادند–ان القرآن نزل علی سبعة- و بعد فرمودند «ادنی»، همانی است که مرحوم آسید جواد در عبارتشان فرمودند «فی دلالته تأمل». یعنی آدم می‌فهمد که امام می‌خواهند چیز دیگری بگویند. صرفاً نمی‌خواهند تعدد قرائات و وجوه را بگویند. ولو «وجوه» حضرت مناسب است.

من که این «وجوه» را دیدم به یاد عبارت تبیان شیخ الطائفه افتادم. شیخ الطائفه شبیه همین روایت را می‌فرمایند. آیه شریفه چه بود؟ «وَلَوْ كانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلافاً كَثِيراً[1]». در تبیان فرمودند اختلاف سه جور است؛ اختلاف تناقض، اختلاف تفاوت که در قرآن نیست، بعد چه بود؟ تعبیری را عوض کردند؛ مثل همین روایت که حضرت تعبیری حماد را عوض کردند، شیخ الطائفه در تبیان فرمودند سوم، اختلاف وجوه القرائات است. یعنی اینکه اختلاف نیست؛ ما تلائم فی الحسن؛ یعنی همه آن‌ها با هم متلائم هستند. جدول منظمی است. شبکه هم پیوسته زیبایی را تشکیل می‌دهند. «تلائم فی الحسن». لذا به جای اینکه بگویند «اختلاف»، فرمودند قسم سوم «وجوه القرائات» است.

علی ای حال در این روایت، امام می‌خواهند بفرمایند که من می‌خواهم چیزی دیگری بگویم. هفت آن، هفت است اما وقتی می‌خواهم دنباله آن را بگویم، می‌گویم «ادنی ما للامام». پس «ادنی ما للامام» دقیقاً خود هفت نیست. یعنی آن هفت، مصحح «ادنی» است. خود هفت یک گُرد و قوه خیلی بالایی دارد که از آثارش یک کفه سبعة وجوه است؛ ادنی ما للامام... . اگر اینطور باشد احتمالی که در جلسه قبل عرض کردم یکی از محتملات می‌شود.

البته ما که فرمایش امام را نمی‌دانیم، لذا باید همین محتملات را مباحثه کنیم. آن احتمال این بود که حضرت با این روایت دارند تاویل اعظم سبعة احرف را بیان می‌کنند که علماء برای آن هفتاد معنا آورده‌اند؛ شما می‌توانید آن تاویل اعظم را از همین کلام امام صادق علیه‌السلام پیدا کنید. عرض کردم چه بسا از افتخارات شیعه است؛ اگر صدر و ذیل و سؤال و جواب خوب تحلیل شود و

با هم نسبت سنجی شود و در نهایت استظهار شود.

در این فضا هست که حضرت فرمودند «هذا عطاؤنا فامنن أو أمسك بغير حساب». ما میدانیم تبلیغ

قرآن وظیفه پیامبر است. باید ابلاغ کند؛ «لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ[2]». این را میدانیم. این روایت دارد به مرحله بالاتری اشاره میکند. میگوید «نزل القرآن علی سبعة احرف»؛ آن چیزی که شما شنیدهایی که پیامبر خدا حتماً باید ابلاغش کنند، درجهای از آن است. خدا هم برای ایشان تعیین کرده. در «سبعة احرف» یک پشتوانه و پتانسیل بالا هست که حضرت مأمور نیستند بگویند؛ «فامنن او امسک». این خیلی قشنگ است. آیهای که در دنباله آوردهاند یعنی اینطور نیست که هرچه در دل قرآن هست را خدا وظیفه کرده باشد تا به ما بگویند. یک بخشی از آن هست که باید پیامبر و امام بفرمایند. الزام الهی است. اما چون «سبعة احرف» است، فوقش یک حرفش را میگوییم. شش حرف آن میماند که امام علیهالسلام «فامنن او امسک». یعنی خدا اجازه داده. پس در دل این سبعة احرف چیست که امام میفرمایند ادنای آن «ان یفتی علی سبعة احرف» است و بعد میفرمایند «هذا عطائنا فامنن او امسک بغیر حساب». لذا از این حیث روایت خیلی بالا میرود.

بنابراین این احتمال به ذهن میآید که امام علیهالسلام با هفت اول، به تاویل اعظم سبعة احرف اشاره میکنند. طبق نکاتی که از روایت الغارات به دست آوردیم...؛ ثقفی در الغارات نقل کرد که امیرالمؤمنین علیهالسلام، لیلة القدر را بیان کردند. بعد هم تأکید کردند میخواهم برای لیلة القدر بیانی بگویم که «تکون اعلم اهل بلادک بمعنی لیلة القدر». تأکید کردند. تأکید به چه معنا است؟ یعنی این گفته من برای لیلة القدر، بالا بالا است؛ اعلم اهل بلاد. خدا میداند که برای «انا انزلناه» چقدر روایات عظیمه آمده است! مرحوم کلینی در دو-سه جا «انا انزلناه» را مطرح میکنند. در فروع کافی در باب ماه مبارک و لیلة القدر، یکی هم در جلد اول در کتاب الحجه است، باب تفسیر «انا انزلناه فی لیلة القدر».

ابتدا در تفسیر «انا انزلناه فی لیلة القدر» به نظرم هشت روایت نقل میکنند. از آن روایات است! خیلی ها هم با آنها مخالف هستند. میگویند نبوده، ضعیف است! وقتی سنگین میشود این بحثها را بهدنبال خودش دارد. ببینید چه دم و دستگاهی است! ما باورمان نمیشود زمانیکه قرآن کریم در وقت نزولش به طبیعت شخصیه پسین رسیده، در باطنش چه چیزهایی هست! من یادم نمیآید این روایت در کافی باشد اما قطعاً در بحارالانوار هست. حضرت فرمودند «انا انزلناه فی لیلة القدر، عمودٌ من نور بین الارض الی عنان السماء»؛ بین امام معصوم و عالم ملکوت است. این «انا انزلناه» است! البته من تازه نگاه نکردهام. از حافظه عرض میکنم. ببینید از سوره مبارکه تعبیری میکنند به «عمود من نور». «عمود من نور» که لفظ نیست. کیفیت مسموع نیست. معلوم میشود که آن یک تکوینی است که وقتی میآید و میآید و نزول پیدا میکند –و مانند الا بقدر- تا که به اینجا میآید بهصورت سوره مبارکه «انا انزلناه» در مصحف شریف میشود؛ با آن مقامات و جلائل معانی و معارفش ظهور میکند.

بنابراین در اینجا حضرت میفرمایند قرآن هفت حرف است. هفت حرفی است که نتیجه اش این میشود که امام این قدرت را پیدا میکند. ذهن انسان را سر فرمایش جدشان میبرند که حضرت فرمودند میخواهم اعلم اهل بلادت به لیلة القدر باشی. اعلم چه کسی است؟ یعنی بالاترین مطلب را میدانند.

تا حضرت میخواهند تاویل اعظم لیلة القدر را بیان کنند، سراغ تکوین میروند. میفرمایند: «ان الله فرد یحب الوتر، ان الله فرد اصطفی الوتر فاجری جمیع الاشیاء علی سبعة». چه عبارت منعطف وسیعی است! «اجری جمیع الاشیاء علی سبعة» یعنی چه؟ هیچ توضیحی در کلام امام علیهالسلام نیست که این سبع چطور است. ولی معلوم است که اجراء اشیاء است. ذهن هر کسی که این حدیث را بشنود سراغ تشریع، فتوا، فقه و نزول قرآن نمیرود. سراغ تکوین میرود، ولی مربوط به لیلة القدر است. یعنی محور لیلة القدر بر این است که «اجری جمیع الاشیاء علی

سبعة». قرآن در این «لیلة القدر» نازل شده.

بنابراین خیلی دور نیست که حضرت بفرمایند این کتاب الله است، آن هم لیلة القدر است، هر دو تا هفت تا؛ آن علی سبعة و این هم بر سبعة احرف؛ پس امامی که تدوین تکوینی را میداند میفرماید «ادنی ما للامام ان یفتی علی سبعة وجوه». در نتیجه این فضا فراهم میشود که رمز ادنی بودن، هفت واقعی بودن «ان القرآن نزل علی سبعة» میباشد. چرا از آن هفت این همه چیز در میآید؟ چون هفتی است به ازاء هفت تکوینی. وقتی هفت تکوینی به اینجا میآید، کل تکوینی است، وقتی کل تکوینی است و خدا هم علمش را به امام میدهد، همه چیز را میدانند. پایینترینش به عدد هفت است؛ ان یفتی علی سبعة وجوه. این حاصل چیزی است که در ذهن من طلبه است.

---

[1]النساء ۸۲

[2]النحل ۴۴

بازبینی #2
ایجاد شده 14 آوریل 2024 15:12:18 توسط ... .
به روزرسانی شده 23 مه 2024 09:39:41 توسط ... .